

## پیش‌خواب

نظری بر یک شرح نامه جدید بر زندگی و آثار شهید سیدمر تقی آوینی

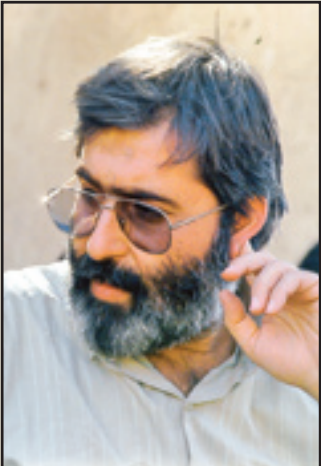
**چندگام در همراهی با «همسفر آسمان»**

■ **شاهد توحیدی**



بزرگداشتنامه‌هایی که مراتب گوناگون دارند و می‌توانند با ملاک‌هایی متفاوت، مورد دسته‌بندی قرار گیرند، بی‌شک هر یک از این آثار، بخش‌هایی از حقیقت را در خویش دارند و به محققان موشکاف حیات «سید شهیدان اهل قلم»، مدد خواهند رساند. از جمله پژوهش‌هایی که اخیراً در این باره صورت گرفته، دفتری است که با نام «همسفر آسمان» ارائه شده است. این اثر توسط فاطمه ابراهیمی تألیف شده و انتشارات سوره مهر، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تازنمای ناشر در معرفی این تحقیق، برشی از آن را به شرح ذیل منتشر کرده است:

«اولین بار که نگاهم در نگاهت گره خورد را به خاطر می‌آورم؟ فضای سستگینی حکمفرما بود. آدم‌های معروف و مشهور بسیاری حضور داشتند. ناگهان با تو برخورد کردم. میخکوب شدم، نفسم بند آمد و رنگ از رخسارم پرید. دست‌هایم می‌لرزید و تپش قلب امانم را بریده بود. نگاهت آن قدر صمیمی و مهربان بود که انگار سال‌هاست مرا می‌شناسی. لبخندی زیبا، حکایت از دعوتی ماندگار داشت. لحظه‌ای دور شدم و روی میل‌های سبزرنگ چرمی که درست به‌رووی تو بود، نشستم تا نفسی تازه کنم. احساس می‌کردم، رنگ دنیا تغییر کرده است. راستی از منظر تو چه، هر اتفاقی رخ داده بود؟ چرا باهمای قرار نداشتند؟ لرزش قلمم برای چه



شهید سیدمر تقی آوینی در حاشیه ضبط مجموعه روایت فتح

بود؟ نام تو چیست؟ از کجا آمده‌ای؟ چشم‌هایم یک لحظه پلک نمی‌خورد. باورم نمی‌شد چطور ممکن است در یک لحظه تمام وجود آدم مدعی یک‌دنده‌ای مثل من از بر تو یک نگاه از زمین کنده شود؟ حال عجیبی داشتم. اولین دیدارم با تو بود. گنج و مهیوت، اطراف را نگاه می‌کردم. کسانی از کثارت می‌گذشتند و برخی هم مدتی در کثارت می‌ایستادند. با کنجکاوی، رفتارها و واکنش‌های آنها را مرور می‌کردم. آیا من دیوانه شده بودم؟ آیا دچار وهم و توهم بودم؟ سرم گیج می‌رفت و این سردرد، بر گرمای حاکم بر فضا می‌افزود. دوستی به سراغم آمد و در آمد که: چی شد؟ بچه‌ها همه بی‌سرو منتظرند چرا نشستنت‌ای؟ حالت خوب است؟ تو که از این فضا خوشنت نمی‌آمد و با آکراه آمدی. فکر عرق بر پیشانی‌ام رانشته بود. احساس می‌کردم، تب تمام وجودم را در خود بلعیده. با بهت به دوستم نگاه کردم و پاسخی ندادم. دوباره گفت: کمکی از دستت من برمی‌آید؟ شاید گرمای نمایشگاه، باعث بدحالت شده. به خودم امدم و گفتم: حالم خوب است! منتظر من نباشید، خودم برمی‌گردم... کم‌کم مهمانان خداحافظی می‌کردند، اما چنان درگیر آن خلوص و مهر بودم که گذر زمان را احساس نمی‌کردم. می‌خواستم تا آخرین لحظه در آنجا بمانم. هنگام رفتن با چشم‌هایم تو را بدرقه و با لحظات نابی که برایم آفریده بودی، خداحافظی کردم. هنگام خروج عکسی به من دادند که قلمم بیشتر فرور یختا! پر ترهای از تو بود. پرسیدم: این عکس کیست؟ او را نمی‌شناسید؟ نه! ساعت‌ها، خیره به او نگاه می‌کردید. فکر کردم با شما کاملاً شناسنت. چرا به هم ریخته‌اید؟ عجیب است! هر وقت نگاهتان می‌کردم، به او خیره شده بودید. حالا می‌پرسید این کیست؟ این فرد را نمی‌شناسید؟...»

■ **سمانه صادقی**

**ابوالحسن بنی‌صدر** اولین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران، چهار سال پیش در گذشت، در حالی که ۴۴ سال قبل، از سیاست‌ورزی مؤثر ناتوان شده بود. بنابراین گفتن از او به خودی خود فاقد موضوعیت است. سخن اینجاست که جمهوری اسلامی در بدو تأسیس وبدون برخورداری از توان امنیتی امروز، نفوذ در سطح ریاست جمهوری را مقتدرانه از میان برد و به راه خویش ادامه داد. از همین رهگذر و با محاسبه‌ای ابتدایی می‌توان دریافت، امروزه نظام با ۴۷ سال تجربه مواجه با چالش‌ها، موارد مشابه را نیز بی‌اثر خواهد ساخت. مقال بی‌آمده روایت‌هایی را مورد باز خوانی

تحلیلی قرار داده است که اندیشه و عمل بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری را به شفافیت بازمی‌نمایاند. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **ناگفته‌هایی در باب پیشینه تحصیلی بنی‌صدر**
ابوالحسن بنی‌صدر در آردآور پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیار تمایل داشت در قامت یک تئوری پرداز دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به جامعه معرفی شود. این در حالی بود که وی به لحاظ تحصیلات و برخورداری علمی، کاستی‌های آشکار داشت. زنده‌یاد پروفسور احمد خلیلی از اساتید سابق دانشکده پاریس هفت سورن که از نزدیک شاهد چگونگی تحصیل بنی‌صدر بوده است، در این باره می‌گوید:

«زمانی که انگلیسی‌ها مرحوم آیت‌الله کاشانی را از زندانی که در کرمانشاه داشتند آزاد کردند، ایشان می‌خواستند از آنجا به تهران بیایند که پدر بنی‌صدر - که از روحانیان سرشناس همدان بود - از ایشان دعوت کرد برای میهمانی به منزلش بروند. من هم آیت‌الله کاشانی را همراهی می‌کردم و ابوالحسن بنی‌صدر را برای اولین بار آنجا دیدم. پدر بنی‌صدر در همدان، در نزدیکی املاک تیمسار فضل‌الله زاهدی، املاکی داشت. به همین دلیل بعداز ۲۸ مرداد، پدر و پسر به تهران آمدند تا آیت‌الله کاشانی را از مخالفت با زاهدی منصرف کنند بنی‌صدر از یک طرف، خودش را عضو جبهه ملی می‌دانست و از طرف دیگر می‌خواست آیت‌الله کاشانی را از مخالفت با زاهدی منصرف کند! این هم دلیل مبارزاتی آقایان است! کلاً آدم بی‌سواد و پرمدعایی بود که خیلی هم خودش را قبول داشت! در فضا می‌افزود: دوستی به سراغم آمد و در آمد که: چی شد؟ بچه‌ها همه بی‌سرو منتظرند چرا نشستنت‌ای؟ حالت خوب است؟ تو که از این فضا خوشنت نمی‌آمد و با آکراه آمدی. فکر عرق بر پیشانی‌ام رانشته بود. احساس می‌کردم، تب تمام وجودم را در خود بلعیده. با بهت به دوستم نگاه کردم و پاسخی ندادم. دوباره گفت: کمکی از دستت من برمی‌آید؟ شاید گرمای نمایشگاه، باعث بدحالت شده. به خودم امدم و گفتم: حالم خوب است! منتظر من نباشید، خودم برمی‌گردم... کم‌کم مهمانان خداحافظی می‌کردند، اما چنان درگیر آن خلوص و مهر بودم که گذر زمان را احساس نمی‌کردم. می‌خواستم تا آخرین لحظه در آنجا بمانم. هنگام رفتن با چشم‌هایم تو را بدرقه و با لحظات نابی که برایم آفریده بودی، خداحافظی کردم. هنگام خروج عکسی به من دادند که قلمم بیشتر فرور یختا! پر ترهای از تو بود. پرسیدم: این عکس کیست؟ او را نمی‌شناسید؟ نه! ساعت‌ها، خیره به او نگاه می‌کردید. فکر کردم با شما کاملاً شناسنت. چرا به هم ریخته‌اید؟ عجیب است! هر وقت نگاهتان می‌کردم، به او خیره شده بودید. حالا می‌پرسید این کیست؟ این فرد را نمی‌شناسید؟...»



**انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، صرف نظر از بسترها و چگونگی‌اش، آغاز دوره‌ای سخت برای جمهوری اسلامی بود. او در شرایط جنگ تحمیلی، عملاً به جنگ رقبای سیاسی خود رفته و اداره کشور را به امری ثانوی مبدل ساخته بود!** این امر موجب شد دشمن مهاجم به او و اقداماتش به چشم بازوی خود در داخل ایران بنگرد و به تصرف بخش‌های مهمی از خاک کشورمان بپردازد و بی‌محبا به پیشروی خویش مداوم بخشدا!

**سالمرگ ابوالحسن بنی‌صدر و تذکار به یک واقعیت تاریخی**

# رئیس‌جمهوری داشتیم که منافقین بازوی اجرایی‌اش بودند!

درس می‌خوانند، در جزواتی بانام خودشان چاپ می‌کنند.

بنا بر این گفتن از او به خودی خود فاقد موضوعیت است. سخن اینجاست که جمهوری اسلامی در بدو تأسیس وبدون برخورداری از توان امنیتی امروز، نفوذ در سطح ریاست جمهوری را مقتدرانه از میان برد و به راه خویش ادامه داد. از همین رهگذر و با محاسبه‌ای ابتدایی می‌توان دریافت، امروزه نظام با ۴۷ سال تجربه مواجه با چالش‌ها، موارد مشابه را نیز بی‌اثر خواهد ساخت. مقال بی‌آمده روایت‌هایی را مورد باز خوانی

تحلیلی قرار داده است که اندیشه و عمل بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری را به شفافیت بازمی‌نمایاند. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

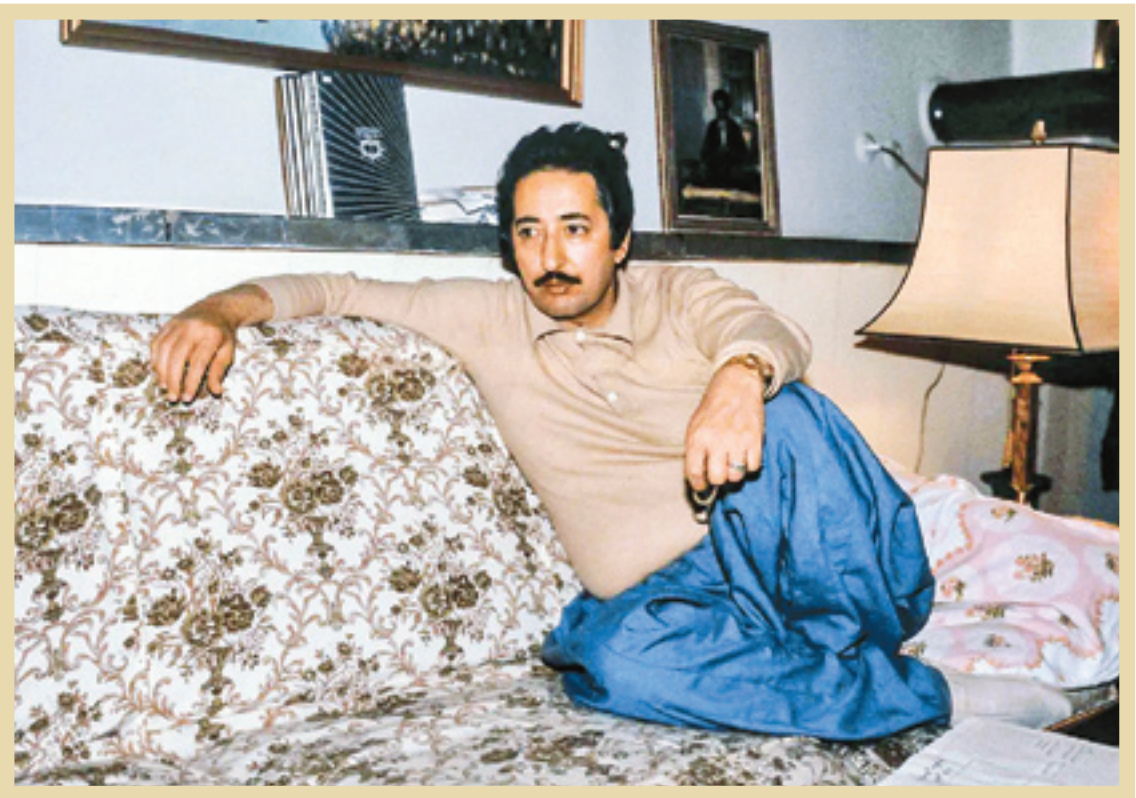
■ **ناگفته‌هایی در باب پیشینه تحصیلی بنی‌صدر**

ابوالحسن بنی‌صدر در آردآور پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیار تمایل داشت در قامت یک تئوری پرداز دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به جامعه معرفی شود. این در حالی بود که وی به لحاظ تحصیلات و برخورداری علمی، کاستی‌های آشکار داشت. زنده‌یاد پروفسور احمد خلیلی از اساتید سابق دانشکده پاریس هفت سورن که از نزدیک شاهد چگونگی تحصیل بنی‌صدر بوده است، در این باره می‌گوید:

«زمانی که انگلیسی‌ها مرحوم آیت‌الله کاشانی را از زندانی که در کرمانشاه داشتند آزاد کردند، ایشان می‌خواستند از آنجا به تهران بیایند که پدر بنی‌صدر - که از روحانیان سرشناس همدان بود - از ایشان دعوت کرد برای میهمانی به منزلش بروند. من هم آیت‌الله کاشانی را همراهی می‌کردم و ابوالحسن بنی‌صدر را برای اولین بار آنجا دیدم. پدر بنی‌صدر در همدان، در نزدیکی املاک تیمسار فضل‌الله زاهدی، املاکی داشت. به همین دلیل بعداز ۲۸ مرداد، پدر و پسر به تهران آمدند تا آیت‌الله کاشانی را از مخالفت با زاهدی منصرف کنند بنی‌صدر از یک طرف، خودش را عضو جبهه ملی می‌دانست و از طرف دیگر می‌خواست آیت‌الله کاشانی را از مخالفت با زاهدی منصرف کند! این هم دلیل مبارزاتی آقایان است! کلاً آدم بی‌سواد و پرمدعایی بود که خیلی هم خودش را قبول داشت! در فضا می‌افزود: دوستی به سراغم آمد و در آمد که: چی شد؟ بچه‌ها همه بی‌سرو منتظرند چرا نشستنت‌ای؟ حالت خوب است؟ تو که از این فضا خوشنت نمی‌آمد و با آکراه آمدی. فکر عرق بر پیشانی‌ام رانشته بود. احساس می‌کردم، تب تمام وجودم را در خود بلعیده. با بهت به دوستم نگاه کردم و پاسخی ندادم. دوباره گفت: کمکی از دستت من برمی‌آید؟ شاید گرمای نمایشگاه، باعث بدحالت شده. به خودم امدم و گفتم: حالم خوب است! منتظر من نباشید، خودم برمی‌گردم... کم‌کم مهمانان خداحافظی می‌کردند، اما چنان درگیر آن خلوص و مهر بودم که گذر زمان را احساس نمی‌کردم. می‌خواستم تا آخرین لحظه در آنجا بمانم. هنگام رفتن با چشم‌هایم تو را بدرقه و با لحظات نابی که برایم آفریده بودی، خداحافظی کردم. هنگام خروج عکسی به من دادند که قلمم بیشتر فرور یختا! پر ترهای از تو بود. پرسیدم: این عکس کیست؟ او را نمی‌شناسید؟ نه! ساعت‌ها، خیره به او نگاه می‌کردید. فکر کردم با شما کاملاً شناسنت. چرا به هم ریخته‌اید؟ عجیب است! هر وقت نگاهتان می‌کردم، به او خیره شده بودید. حالا می‌پرسید این کیست؟ این فرد را نمی‌شناسید؟...»

## تاریخ

۸۸۵۲۳۰۶۰۹



دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

## دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

دربارهٔ ابوالحسن بنی‌صدر

## روزنامه جوان

روزنامه جوان | شماره ۷۴۲۵

می‌گفت یکبار در شورای انقلاب، بنی‌صدر به شهید بهشتی توهین کرد. او به شهید بهشتی گفته بود: شما چون اصولاً آدم دیکتاتوری هستی، پلیس قضایی درست کرده‌ای تا کارگرم مخصوص داشته باشی! آقای موسوی اردبیلی می‌گفت: چهره شهید بهشتی از شدت ناراحتی سرخ شده بود، اما جواب جسارت او را نداد! بعد وقتی ایشان آمد توضیح بدهد که این یک امر قانونی است، من حوصله‌ام از این همه بی‌ادبی سر رفت و زودتر پاسخ او را دادم! بنی‌صدر به من هم اهانت کرد و من هم از شدت عصبانیت، قنداقن را از روی میز برداشتم و به طرفش پرت کردم! او هم فرار کرد و از اتاق رفت بیرون! من به غیرت مرحوم آقای اردبیلی احترام می‌گذارم، بی‌ادبی بنی‌صدر هم بر همگان آشکار بود، ولی شیوه شهید بهشتی در اینگونه لحظات با بسیاری فرق می‌کرد...»

■ **وقتی نوار سخنرانی بنی‌صدر درصفهان به امام خمینی رسید...**

سکوت جریان خط امام در برابر شلتاق و اُشتمل بنی‌صدر، او را در تندروری و حریم شکنی سیاسی بی‌پروا تو می‌ساخت. از